

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در استدلال به روایاتی است که یا دال بر صحت فضولی بعد الاجازة هست یا مؤید است و یا بعضاً ممکن است که موجب استیناص باشد. یکی از آن روایاتی که شیخ اعظم مطرح فرمودند به عنوان مؤید، روایت حلبی است که تعبیر شده از آن به حسنه، بخاطر اشتغال آن بر ابراهیم بن هاشم، کما این که در مصباح الفقاهه فرموده حسنة الحلبي، و یا صحیحه که برای این که اثبات شده که ابراهیم بن هاشم وثاقتش اثبات شده بنابراین می‌شود صحیحه.

«عن ابی عبد الله علیه السلام قال سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ اشْتَرَى ثَوْبًا وَ لَمْ يَشْتَرِطْ عَلَى صَاحِبِهِ شَيْئًا» که یعنی حق خیاری، فسخی، چیزی برای خودش قرار نداده «فَكَرِهَهُ» بعد از این که خرید، آن وقت ناخوشایندش شد. «ثُمَّ رَدَّهُ عَلَى صَاحِبِهِ فَأَبَى أَنْ يُقْبِلَهُ إِلَّا بِوَضِيعَةٍ» گفت که خب اگر کمتر از آن ثمنی که به من پرداختی حاضر بشوی اقاله بشود عیب ندارد. «قَالَ لَا يَصْلُحُ لَهُ أَنْ يَأْخُذَهُ بِوَضِيعَةٍ فَإِنْ جَهِلَ فَأَخَذَهُ وَ بَاعَهُ بِأَكْثَرِ مِنْ ثَمَنِهِ رَدَّ عَلَى صَاحِبِهِ الْأَوَّلِ مَا رَادَ»

تقریب استدلال به این روایت یا تأیید به این روایت این است که این جا امام علیه السلام با این که حکم فرموده این اقاله باطل است و بطلان اقاله نتیجه‌ی آن این است که این ثوب در ملک مشتری باقی است و به بایع بر نمی‌گردد. پس این ثوبی که الان بایع می‌رود و می‌فروشد و در دست او هست و می‌فروشد مال خودش نیست مال آن مشتری است. چون اقاله باطل بوده آن بیع اول سر جای خودش باقی است و این مال مشتری است. حالا امام می‌فرمایند اگر از روی جهل به این جهت، که شاید این جهل هم برای این هست که توطئه باشد برای این که این فرضیه را بشود انجام داد که برود بفروشد چون مؤمن اگر بداند، نمی‌رود مال مردم را بفروشد علی القاعده. حالا اگر جاهل به این حکم بود که اقاله‌ی این جوری باطل است و خیال می‌کند که مال خودش است رفت فروخت و اتفاقاً ثمنی که در این فروش به دست آورد مازاد بر آن ثمن قبل بود. این جا می‌فرمایند که این مازاد را برگرداند به آن مشتری.

خب از باب این که این خیلی بعید است یک حکم تعبیدی این جا باشد. یعنی با این که این

فضولی بوده این معامله. چون مجاز نبوده از طرف آن که حالا بفروشد. شاید آن مشتری اگر بداند که این اقاله باطل است و مال خودش هست دیگر راضی نیست که اصلاً به این که فروخته. گفت حالا دیگر باید باشد. بخصوص به کی فروخته؟ ممکن است که به یکی بفروشد که آن مثلاً مالش... مثلاً دلش نمی‌خواهد به او بفروشد. مالش مثلاً مشتبیه کذا است. پس این اذنی نداشته از او. با این که اذن نداشته آمده فروخته و این معامله یک معامله‌ی در واقع فضولی بوده امام می‌فرمایند که اگر فروخت و مازادی به دست آمد باید برگرداند معنای آن صحت این معامله است. با این که فضولی بوده. و این صحت علی القاعده نمی‌شود یک حکم تعبدی در این مورد باشد که در بعضی از جاها می‌گفتیم. آن جا یک فلسفه‌ای داشت که می‌گفتیم. مثلاً مال طفل بود مال یتیم بود. حالا یک فایده‌ای هم برده شارع، خب به عنوان تنفیذ می‌فرماید. این جاها که خب بعید است. دیگر این جور جایی، هر جایی این جوری شد شارع بیاید تنفیذ بکند. پس بنابراین ظاهر این است که از باب این است که اجازه‌ی بعد ملحق می‌شود. یعنی وقتی او خبردار می‌شود که این فروخته، و پول اضافه‌ای گیرش می‌آید علی القاعده اجازه می‌کند. از این باب امام فرمودند که مازاد آن را به او بده، مال او هست و باید به او بدهی.

این اگر گفتیم استظهار این جهت را می‌کنیم استدلال می‌شود اگر گفتیم که نه یک احتمالی است حالا احتمال‌های دیگری هم ممکن است که باشد، خب می‌شود مؤید باشد که حالا برای تحقیق مسئله، تحقیق امر خوب است که این احتمالاتی که در این فقه الحدیث این حدیث شریف هست مورد توجه قرار بدهیم که ظاهراً یک بار دیگر هم ما این حدیث شریف را بحث کردیم در آن جایی که رضایت باطنی کفایت می‌کند یا نه؟

امام رحمه‌الله این روایت را اصلاً متعرض نشدند در بیع‌شان، این جاها که متعرض نشدند، یک مقداری هم ما چه کردیم در جاهای دیگر در این مجلدات بیع نبود. اما حالا در تقریرات مرحوم صدر رحمه‌الله از امام، ایشان این روایت را به این... نه در این بحث، یک جای دیگر مطرح کردند یک حرف‌هایی هم دارند که دلم می‌خواست آن حرف‌ها را بعداً ببینم با دقت. مرحوم آسید محمد صدر، آسید محمد صدر که شاگرد امام بوده تقریرات امام را نوشته، و تقریرات مرحوم شهید صدر را هم دارد ایشان. هم در طهارت دارد و هم در اصول دارد از امام هم تقریرات دارد بحث بیع امام را نوشته. توی آن هست. ولی تقریرات‌های دیگر را هم که نگاه کردم، مال آقای قدیری و مال آقای طاهری، آقای طاهری هم به این جا... البته بخشی از فضولی بوده که نداشت آقای قدیری هم نداشت. امام هم این جاها طرح نکردند.

حالا ائ‌ّ حال این روایت چند احتمال در آن وجود دارد. از نظر فقه‌الحدیثی شش یا هفت احتمال در آن وجود دارد.

احتمال اول همین بود که عرض شد که ما بگوییم در این جا این ثوب باقی است بر ملک مشتری. و این اقاله باطل است. و معامله هم فضولی بوده و بعد ملحق به اجازه شده. این یک احتمال، که بر این اساس استدلال یا تأیید قابل طرح می‌شود. احتمال دوم که مرحوم محقق طباطبایی صاحب عروه قدس سره دادند و هم‌چنین مرحوم محقق نائینی علی ما فی منیة الطالب این است که در این جا معامله‌ی جدیدی بین بایع و مشتری حادث شده یعنی او در حقیقت آمده کأنّ آن مشتری بوده گفته من این را نمی‌خواهم اگر تو می‌خواهی بخر از من، او هم گفته می‌خرم ولی کمتر از آن پولی که به تو فروختم. می‌گوید باشد. پس یک بیع جدیدی بین این بایع اول و مشتری، که حالا می‌شود آن بایع

مشتري، محقق می‌شود به وضعی از آن ثمن قبلی. خب حالا وقتی که این جوری شد این آقای بایع مالک این ثوب است. حالا امام علیه السلام می‌فرمایند که اگر رفت به مازاد فروخت، در این‌جا هم آن مازاد را بده به آن استحباباً ولو ملک خودش هست. یعنی یک حکم استحبابی است. این از این باب است.

که می‌فرمایند که «و يُمكن على بُعْدِ أَنْ يُحْمَلَ عَلَى شَرَاءِهِ ثَانِيًا مِنَ الْمَشْتَرَى بِوَضِيعَةٍ» و این‌که امام علیه السلام فرمودند «لا يَصْلَحُ لَهُ أَنْ يَأْخُذَ بِوَضِيعَةٍ» این لا یصلح یعنی مکروه است چیزی را که فروختی، حالا بیایی... خلاف انصاف است. این لا یصلح معنایش کراهت باشد. و قهراً آن هم که می‌گوید که آن مازاد را اگر فروختی مازاد شد به او رد یکن، آن هم یک امر استحبابی هست. خب اگر ما این را گفتیم اصلاً ربطی به آن فضولی ندارد. دیگر نمی‌شود به روایت استدلال کرد برای باب فضولی. ملک خودش بوده و فروخته.

مرحوم محقق نائینی کأنّ می‌فرماید همین احتمال را می‌دهد «و يُحْتَمَلُ أَنْ يَكُونَ الْبَايِعُ اشْتَرَاهُ مِنَ الْمَشْتَرَى ثَانِيًا فَيَكُونُ رَدُّ الزَّائِدِ اسْتِحْبَابِيًّا» بعد ایشان یک شاهی هم برای آن اقامه می‌کند. مرحوم سید شاهی نیاورده فرموده محتمل است این‌جور باشد. ایشان یک شاهد داخلی مرحوم نائینی اقامه می‌کند. می‌فرماید «فَأَخَذَ وَ بَاعَهُ بِأَكْثَرِ مِنْ ثَمْنِهِ رَدُّ عَلَى صَاحِبِهِ الْأَوَّلِ مَازَادًا» این‌جا صاحب اول کیست؟ صاحب اول این ثوب؟ خودش هست دیگر. یعنی به خودش برگرداند این را؟ معنا ندارد که. پس این‌جا مقصود آن مشتری است. خب اگر مشتری الان واقعاً مالک باشد و این خریده از او و به این منتقل نشده است صاحب اول یعنی چی؟ علی صاحبیه. فرموده علی صاحبیه، برگرداند به صاحبش. چون دیگر آن مالک هست دیگر. الان آن مالک صاحبیه الاول که خودش می‌شود که آن معنا ندارد دیگر. خب پس این است. این قرینه است بر این‌که آن که می‌گوید علی صاحبیه الاول یعنی یکی معامله جدیدی، غمض از آن قبلی پیدا شده، این صاحب اول بوده یعنی آن مشتری، خودش شده صاحب ثانی توی این معامله، حالا حضرت می‌فرمایند که اگر مازادی پیش آمد این را به همان صاحب اول بده که مشتری باشد. این هم احتمال دوم.

مرحوم محقق خوئی قدس سره می‌گویند مثل این‌که استاد این ضمیر صاحبیه الاول را ضمیر را به ثوب برگردانده. صاحبیه یعنی صاحب آن ثوب. صاحب اول آن ثوب. ولی سیاق نشان می‌دهد که نه، صاحبیه الاول این ضمیر برمی‌گردد به خود این بایع. یعنی رفیق اولش. چرا؟ چون قبلش این جوری هست دیگر. فرمود که «سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ اشْتَرَى ثَوْبًا وَ لَمْ يَشْتَرِطْ عَلَى صَاحِبِهِ شَيْئًا» که این‌جا صاحبیه یعنی چی؟ یعنی رفیقش. یعنی هم‌معامله‌اش. یعنی این مشتری لم یشتراط علی صاحبیه، یعنی صاحب در معامله و رفیق معاملی خودش شیئاً. «فَكَرِهَتْهُ ثُمَّ رَدَّتْهُ عَلَى صَاحِبِهِ» رده علی صاحبیه یعنی همین مصاحب معامله‌اش. بعد این‌جا که امام می‌فرماید علی صاحبیه الاول، یعنی این بایع. همان‌جور که مشتری هم نام آن طرف را صاحب می‌گذاشت، از این طرف هم امام برای این بایع نام طرفش را صاحبش می‌گذارد. می‌فرماید صاحبیه الاول. نه صاحب ثوب که بشود خودش. صاحبیه الاول که می‌شود مشتری در این معامله... می‌شود مشتری. پس بنابراین این استشهادی که محقق نائینی خواسته به آن استشهاد بفرماید این تمام نیست.

بعد ایشان دو تا اشکال دیگر هم می‌کنند به این احتمال. اشکال دوم ایشان این است که اگر این ثوب واقعاً مال بایع بود و این خریده بود و شد دومرتبه مال خودش به خریدن، اگر این جوری بود چرا امام فرمودند که «لَا يَصْلُحُ لَهُ أَنْ يَأْخُذَ بِوَضِيعَةٍ فَإِنْ جَهِلَ فَأَخَذَهُ وَ بَاعَهُ بِأَكْثَرِ مِنْ ثَمْنِهِ رَدُّ عَلَى صَاحِبِهِ الْأَوَّلِ مَا زَادَ»؟ چون می‌گوید وجهی نداشت که امام این

جهت را بفرمایند که چون ملکش بوده حالا برداشته ارزان خریده این توی بازار و تجارت و این‌ها، این حساب و کتاب‌ها هست دیگر، خیلی اهل محاسبه هستند این کم‌تر می‌خرد، بیش‌تر می‌رود می‌فروشد. باید سود کند. تاجر و بالاخره کاسب دنبال سود است تا بشود آن را ارزان‌تر می‌خواهد بخرد گران‌تر هم برود بفروشد. برای چی امام می‌فرمایند که لا یصلح له که این کار را بکند.

عرض می‌کنم به این که این جواب، خیلی جواب چیزی نیست. این که چرا امام فرمودند؟ خب لا یصلح اگر حمل بر کراهت باشد. گفتند دیگر، خب چون گفتند که حمل بر کراهت می‌شود چون مسلم هست که؛ اما این مثل این است که در باب اضطرار گفته می‌شود که مکروه هست آدم ... مثلاً یک کسی که مضطر هست حالا می‌خواهد یک چیزی را ارزان بفروشد آن اضطرارش. نه همان قیمت واقعی آن را به او بدهد. این‌جا هم حضرت می‌گوید صلاحیت ندارد این آدم که بیاید حالا آن جنس را خریده حالا برده حالا بگوید این قدر هم باید کم بشود. اینقدر از تو می‌خرم. خب همان را بخر دیگر.

حالا توی پراتز الان یادم آمد یک داستانی هست که سند آن هم ظاهراً مؤثق هست همان طور که سابقاً بوده که یکی کسی ختمی برداشته بود مدت‌ها که خدمت حضرت بقیة الله ارواحنا فداه برسد بعد یک روزی آمده بود بازار پیش مثلاً شاید دوستی داشته، دید یک پیرزنی آمد به این آقا مراجعه کرد یک کاسه‌ای داشت می‌خواست بفروشد گفت که هر جا رفتم این قدر. این بنده‌ی خدا گفت که نه این قیمتش این قدر است. قیمت واقعی آن را گفت. و گفت که من این قدر مثلاً می‌خرم قیمت آن این قدر هست و با انصاف رفتار کرد. یک آقای آن‌جا نشسته بود به این آقای که حالا ختم گرفته بود بحسب آن‌چه که توی ذهن من هست و نقل شده فرمود که مثل این آقا باشید ما خودمان می‌آییم. آمده نشسته بود پیش این آقا. مثل این آقا باشید. این یعنی انصاف.

توی معامله هم انصاف داشتن. که خب توی شرع وارد شده دیگر، توی شرع وارد شده وقتی که شما اندازه‌ی اعاشه‌ی روز خودت سود بردی دیگر بقیه که می‌آیند می‌خرند آن سود نکش روی آن. خب دیگر یک تربیت عجیبی است خیلی بالاست. مگر کسی بخواهد مثلاً یک امور دیگری را در نظر دارد حالا این‌ها یک اموری است که واقعاً خیلی ...

می‌گویند آقای شاه آبادی رضوان الله علیه، همان استاد امام، یک عده از کاسب‌هایی که تحت تربیت ایشان بودند یکی از دستوراتی که ایشان به آن‌ها داده بوده این که هر روز ریح‌تان را تخمیس کنید. امروز کاسبی کردید هر چه شد ریح آن روز را تخمیس کنید نگذارید برای سال. خب این‌ها یک چیزهای سنگینی هست دیگر. آن وقت کسانی که زیر بار این حرف‌ها می‌روند معلوم است که خیلی اهتمام به تهذیب و امثال ذلک دارند. حالا این‌ها مال کمّلین است. به قول آقای آشیخ کاظم مال کمّلین است.

ممکن است این قرینه‌ی دومی که محقق خوئی قدس سره اقامه فرموده این جور جواب بدهیم که لم یبق مجال نه، از باب این ممکن است که کراهت داشته باشد. پس یبق مجال.

س: این کراهتش ممکن است کسی چنین حرفی زده؟ گفته که شما در معامله‌ای به شخصی اگر همان مال را اگر خواستی از خود آن شخص بخری این‌جا مکروه است که از آن چیزی که اول به او فروختی کم‌تر بخری.

ج: نه مخصوصاً این جاها که او برده و به دلش نجسیده و این ها ...

س: آقا معامله الناس مسلطون علی اموالهم داریم؟

ج: داریم نمی گویم باطل است. آن ها وضعی هست.

س: حاج آقا ما می خواهیم مواجع بشویم با این روایت...

ج: همین که احتمال بدهیم ما نمی خواهیم استدلال هم بکنیم به این روایت برای این استحباب، می گویم شاید در شرع این باشد که جور درمی آید. پس نمی توانی بگویی لا یصلح.

س: این لا یصلح از حضرت صادر شده شما آیا به این ??? مکروه است؟

ج: اگر احتمالات دیگری در آن نبود که می شد فتوا بدهی. چون احتمالات دیگر را هم که حالا می گویم در آن هست نه.

س: می خواهم بگویم این حرف با توجه به کسی ??? حرف نزده مؤیدیت دارد دیگر. یک وقت هست یک حرفی را ???

ج: نه شاید هم گفته باشند.

س: یا روایات دیگری داریم مبنی بر این که این جا کراهت است. یا ??? حمل بر آن روایات می کنیم. می گویم خب این حرف آقای خوئی و ??? نمی تواند باشد. اما این فقیه می خواهد این حرف را بزند بگوید این احتمال دارد که کسی این حرف را بزند این احتمال دارد را که حداقل تأیید می کند. حالا آن را استدلال نمی شود کرد. اما تأیید که می کند چون این حرف را هیچ کسی نزده. که اگر کسی مال را به یک کسی فروخت به یک مبلغی، دوباره کم تر بخرد مکروه است. این حرف را کی زده تا حالا؟ می شود زد یک حرف دیگری است. می شود زد ... اگر بگویند نمی شود زد که می شد دلیل. اگر می گفتید نمی شود زد می شد دلیل. اما این که می شود زد، تأیید را که نفی نمی کنند.

ج: نه لم یبق مجال در صورتی است که مسلّم باشد که چنین چیزی نیست. که بله چنین کراهتی وجود ندارد یک چنین استنباطی که بعداً مازاد را به او بدهی وجود ندارد در شرع. اما وقتی که این مسلّم نیست و شواهدی هم هست بر این که می شود چنین حکمی باشد. چون خلاف انصاف است یک مقداری الان، آن حالا چیز شده...

س: کرهه یعنی نپسندید. ???

ج: بله

س: کرهه یعنی نپسندید، ???

ج: بله. حالا الان فوراً می آورد. الان شما انصافاً همین الان، فوراً خریدی، پا رو گذاشتی آن طرف، آن وقت می گوید خب از تو می خرم پایین تر. همه می گویند این نامردی است خب بابا دیگر اقاله کن دیگر. یک وقت مثلاً یک سال دو سال می گذرد. بازار عوض می شود می آیند، الان چیز شده آورده می گوید خب می خرم از تو، با قیمت کم تر. می گویند این

بی انصافی است نامردی است. فلذا می فرماید که لا یصلح له. چون این جا فکره دارد نه
ثم کره بعد مضی الايام مثلاً.

س: معمولاً هم فکره این نیست که تا پایش را می گذارد بیرون فکره؟ نادر هست آن
موارد.

ج: می شود. خیلی وقت ها می شود. اتفاقاً مثلاً از این مغازه رد می شود می بیند بهتر از آن
این جا... خیلی وقت ها می شود آدم بعد می بیند چکار کند دیگر. یهو برمی خورد می گوید
کاش این را خریده بودم.

خب این هم دو اشکالی است که ایشان فرمودند.

احتمال سوم:

احتمال سوم در این روایت شریفه، در فقه الحدیث فرمایشی است که محقق اصفهانی
رضوان الله علیه دارند. محقق اصفهانی می فرمایند ...

س: ???

ج: دو تا نقل کردند یکی اول ...

س: ???

ج: بله اشکالش هم همین است دیگر. اشکال حالا یک چیزی دارند شاید بعداً عرض کنیم.

محقق اصفهانی قدس سره این جور فرموده. فرموده است که اگر این معامله صحیح
است این فرقی بین مازاد و مانقص و ماساواه نیست. یعنی اگر این معامله فضولی
هست و به اجازه دارد صحیح می شود خب پول این، ثمن این متاع را باید بدهد به آن. چرا
امام فرموده مازاد؟ پس از این که فرموده مازاد را بده ما کشف می کنیم یک چیزی دیگری
را. و آن این است که این معامله نه از باب اقاله. اقاله درست، اقاله ی به وضعه باطل
است. چون اقاله معنای آن این است که آن معامله ی قبل را به هم زدم فسخ کردم. اقاله
فسخ معامله است. به طلب آن مستقیلاً می آید می گوید آقا من پشیمان شدم معامله را
به هم بزیم. هر دو فسخ می کنند. مقیل فسخ می کند. معنای فسخ یعنی آن عقدی که
انجام شده بود کأن لم یکن، پس بنابراین نتیجه ی آن این می شود که هر مالی برگردد به
صاحب قبلی خودش. کل آن ثمن برگردد به مشتری، این متاع هم برگردد به بایع. معنای
اقاله این است. دیگر به وضعه معنا ندارد. وضعه با واقع و حقیقت اقاله تنافی دارد.
بوضیعة معنا ندارد. پس بنابراین این بوضیعة این جا مقصود این است که من در مقابل
نفس اقاله، یعنی این فعل خودم، مثل سرقفلی هست که می گوید می خواهی به تو
بفروشم باید این قدر سرقفلی بدهی به تو بفروشم. تو را اختیار کنم. آن جزو ثمن نیست.
سرقفلی جزو ثمن نیست. سرقفلی، سرقفلی ای است که آن مشتری است این مشتری
هست آن مشتری هست می خواهی تو را انتخاب بکنم صد تومان بده تو را انتخاب می کنم
بعد حالا به فلان قیمت به تو می فروشم. این یکی از اقسام سرقفلی هست دیگر که لا
بأس به گفتند.

این جا هم این جوری هست آقای اصفهانی می فرماید این اقاله در مقابل اقاله می گیرد فلذا

با اقاله بله کل ثمن برمی‌گردد به مالک، یعنی مشتری، ثوب هم برمی‌گردد به این آقا. آن مقدار وضعیه صلحی است یا شرطی است که برای نفس الاقاله‌اش می‌گیرد. خب این‌ها یک حرف‌های هست که ذهن را باز می‌کند که خیلی از جاها آدم می‌تواند یک فرضیه‌هایی یک راه‌حل‌هایی پیدا می‌شود برای بعضی چیزها. در مقابل این.

من همین‌جا توی ذهنم آمد که این فکر مرحوم محقق اصفهانی یک خرده آن جریمه‌ی تأخیر و حق التزام به قول رایج حق الالتزام را که خیلی از آقایان هم بعضی اشکال می‌کنند حالا آن‌هایی که اشکال نمی‌کردند و نمی‌کنند می‌گوید من شرط نمی‌کنم اضافه، تو در مقابل این پولی که من دارم قرض می‌دهم ذمه‌ات به همین مشغول می‌شود و نه مازاد. آن ربا این است که بگوید ذمه‌ی تو به زائد. ذمه‌ی تو نمی‌گویند به زائد. سر وقت آوردی همین است دیگر. تا آخر هم همین است. ولی من می‌گویم اگر تأخیر انداختی، شرط می‌کنم برای تأخیرت، نه در مقابل آن.

س: ظاهرش همین است دیگر. جریمه‌ی تأخیر است.

ج: المؤمنون عند شروطهم، چه دلیلی داریم که این را نگیرد؟ ادله‌ی ربا که نمی‌گیرد چون شرط نمی‌کند که تو ذمه‌ات با مازاد بر این است که من دارم. اگر هم تأخیر انداختی این باز در مقابل تأخیر نیست چون باز روایت داریم که اگر کسی مدیون است و شخص بیاید بگوید که امهال کند آن استمهال می‌کند می‌گوید مهلت به تو می‌دهم که این قدر بدهی. آن هم بله روایت داریم اشکالی ندارد. اما این‌جا امهال هم نمی‌کند بانک لایزال می‌گوید باید پردازی من هیچ مهلتی اضافه نمی‌کنم. پس نه ضمان در مقابل آن مال است. نه استمهال و امهال است، نه شرط است. المؤمنون عند شروطهم. این استدلال آن کسانی است که می‌گفتند اشکالی ندارد.

اتفاقاً من از بعضی از مراجع بزرگی هم که خب حالا بعضی‌ها بیش‌تر به دل‌شان می‌چسبد چون از حرف روشن فکری و این‌ها دور هستند آقای نکونام می‌گفت مرحوم آیت‌الله گلپایگانی فرمودند که اشکالی ندارد.

خب این‌جا هم حالا آقای اصفهانی حرف‌شان این است، ایشان می‌فرماید که این تفاوت بین آن و بین این چیز را از باب اقاله دارد می‌گیرد برای اقاله‌اش. یعنی برای این کارش، برای این فعلش. و این منافاتی با حقیقت اقاله ندارد یعنی با اقاله بله آن عوض می‌رود سر جای خودش، معوض هم می‌رود سر جای خودش، منتها من اقاله بخواهم بکنم باید اینقدر پول به من بدهی کاًئه. مصالحه می‌کنند برای این مطلب. خب حالا که این‌طور شد اقاله شده دیگر. پس ثوب مال خودش شده. ثوب مال خودش شده رفته مازاد فروخته. اصلاً فصولی این‌جا محقق نشده. ثوب مال خودش هست.

بله یک حکم استحبابی هست که شارع می‌گوید که این‌جور جاها برای این‌که آن آقای مستقیل ضرر نکرده باشد اگر تو اضافه‌گیرت آمد به او بده. اما اگر مساوی شد یا اقل شد که نه. مساوی شد که مثل او هستی و اگر اقل هم شد که تو داری ضرر می‌کنی که مقیل هستی نه آن.

پس بنابراین هم فرمایش محقق اصفهانی و محقق یزدی و محقق نائینی در یک جهت اشتراک دارند و آن این است که می‌گوید این بازگرداندن مازاد مستحب است. یک امر مستحبی است. اما مورد افتراق آن‌ها این است که آن‌ها می‌گویند یک معامله‌ی جدید

انجام شده یعنی بایع آمده خریده این را از مشتری‌ای که کاره شده و این‌ها. یک معامله‌ی جدیدی انجام شده. آقای اصفهانی می‌گویند نه معامله‌ی جدید انجام نشده، همان اقاله است. منتها اقاله‌ی به وضعیه هم نیست که باطل است به آن معنا. این اقاله است پول را در مقابل اقاله می‌گیرد و الا اقاله کار خودش را این‌جا انجام می‌دهد. آن عوض را به کله به مال این، عوض این هم به کله به مال آن منتقل می‌شود.

س: ??? بوضیعه هم کراهت می‌شود ولی صحیح است؟

ج: ولی صحیح است. بله. خوب است که این کار را نکنند دیگر. یک احسان به مؤمنی هست. خب اقاله آمده من اقال، اقاله الله تعالی. خیلی مهم است. اقاله الله تعالی عثراته. این هم می‌گوید خدایا من را ببخش. این خطاهای من را ببخش. می‌گوید تو آن مؤمن را استقاله کردی، اقلته، من هم اقیلک.

س: ???

ج: خدا غنی است. او غنی است احتیاجی ندارد ما احتیاج داریم می‌گوید آقا بفرمایید. فعل محترم است دیگر.

این هم فرمایش آقای ...

س: ??? ضرر که نیست ??? تا آن مقداری که کم کرده ضرر است و الا خب عدم ???

ج: نه بالاخره ببینید شما مثلاً یک عبا رفتی خریدی صد تومان، حالا می‌آید می‌بینید پشیمان شدید یک عبا بهتری این‌جا هست. می‌آیی به این آقا می‌گویی، می‌گوید باشد من حاضرم اقاله کنم ولی بیست تومان هزینه‌ی اقاله‌ی تو هست. شما می‌گویید چی؟ شما می‌گویید عجب ما بیست تومان این‌جا ضرر کردیم دیگر.

س: ???

ج: نه.

س: ???

ج: بله برای این‌که جلوی آن اقاله‌ی چیز او را بگیرد. آن ضرری که می‌کند ممکن است که هر چه هست می‌گوید به او بده. درست است ممکن است که گاهی اضافه بشود. ولی این‌جا شارع کأنّ می‌خواهد این را ادب بکند که نمی‌خواست برای این پول بگیری. یعنی دو تا حکمت توی آن هست هم او خسارت نبیند، هم این ادب بشود که برای این چیزها دیگر پول نگیرد.

این هم احتمال دومی است که دادند. منتها لایصلح له أن يأخذ بوضیعه، ظاهر این فإن جهل فأخذه و باعه، دیگر این‌جا جهل برای چه هست؟ بخواهد فإن جعله ... و بعد هم أن يأخذ، اگر بخصوص او گفته باشد فابی أن قبله الا بوضیعه، یعنی وضعیه‌ی از ثمن؟ خب نه این‌که بوضیعه‌ی از ثمن نیست. ثمن که دارد برمی‌گردد. اقاله سر جای خودش هست. اقاله که هر دو تا ... بله در نتیجه کأنّ بوضیعه می‌شود. ولی آن مال دیگری هست ربطی به آن ندارد. می‌گوید ثمنت را به کله برمی‌گرداند. چون حقیقت اقاله همین است دیگر. فسخ است دیگر. آن ثوب من هم برمی‌گردد به من کل آن. بعد من علاوه‌ی بر این به

این‌ها کار ندارم یک پولی از تو می‌خواهم این عبارت تاب این معنا را ندارد. ظاهرش همین است که یعنی اقاله‌ی به وضعیة دارد می‌کند. ولی خلاف ظاهر است. یعنی این احتمال خلاف ظاهر است.

پس تا حالا شد سه احتمال.

احتمال چهارم:

س: اشکال آقای اصفهانی هم که منشأ این حرف شد که اگر قرار باشد مال او باشد باید همه را بدهد. فقط مازاد را نباید رد کند. چون مال، مال قبلی هست کل را باید، چه کل مانقص باشد و چه مساوی باشد و چه مازاد باشد آن را چه جواب می‌دهید؟

ج: بله آن را یک فکری بکنید حالا ما بعداً... یک فکری بکنید چون بالاخره وقتی که یک پولی داده دیگر. آن بایع که نسیه نبرده که. یک پولی به او داده اگر خریده یک پولی به او داده دیگر. بایع به مشتری پول داده دیگر. خرید دوباره از او. پس یک پولی به او داده.

س: در فرض آقای اصفهانی؟

ج: نه در همان فرض قبلی. یک پولی داده دیگر. در فرض آقای اصفهانی هم چه بوده؟

س: می‌گفت برگشته توی ملک بایع.

ج: بله.

س: اما در فرض قبلی پولی دادم.

ج: بله آن‌جا بله.

خب این‌جا احتمال چهارم را هم بگویم. ظاهراً تا احتمالات دیگر.

احتمال چهارم این است که آقای نائینی فرموده. که خودش استظهر این احتمال را. و آن این است که این آقا، این آقای بایع، این مأذون بوده از قیل مشتری، چون مأذون بوده از قیل مشتری و این اذن از قبل بوده بنابراین فضولی انجام نشده. توجیه مأذون بودن آن را این‌جور می‌کنند. می‌گویند خب این‌ها خیال می‌کردند اقاله‌ی بوضیعه درست است دیگر. بنابراین وقتی می‌آیند اقاله‌ی بوضیعه می‌کنند یعنی دیگر می‌گویند که خب این مال تو هست پس می‌توانی بروی بفروشی. پس اذن در فروش داده. وقتی شما یک جنسی را به کسی می‌فروشی، خب می‌گویی این ملک تو شد پس تو هم می‌توانی بروی بفروشی. یا یک چیزی را هبه می‌کنی به یک کسی، این مدلول التزامی آن این است که شما اذن دارید می‌توانی بروی بفروشی. می‌توانی به دیگری هبه کنی.

پس در حقیقت این آقای مشتری اول، این مشتری که حالا آمده استقاله کرده دارد به مقیل که این بایع باشد روی خطایی که دارد اشتباهی که دارد و خیال می‌کند اقاله‌ی بوضیعه درست است می‌گوید خب می‌توانی بفروشی دیگر، اقاله کردی مال خودت شده می‌توانی بفروشی. ولی نمی‌داند که در واقع مال خودش هست. ایشان می‌گویند فلذا این عکس آن جایی می‌شود که توی فقه داریم که اگر کسی آمد مال بابای خودش را فروخت، به زعم این‌که بابایش زنده هست. بعد معلوم شد که بابایش فوت شده بوده و این هم

مثلاً وارث منحصر است که ثمّ بان این که مال خودش را فروخته. او به عنوان بابای خودش فروخت. ثمّ بان که بابایش فوت شده پس مال خودش بود که فروخت. این عکس آن جاست. آن جا به خیال این که مال دیگری بود و فروخت شد مال خودش. این جا اجازه فروش این مال را داده. به عنوان مال دیگری هست بعد معلوم شد که مال خودش بوده چون آن اقاله باطل بوده. و این جا هم معلوم نیست که فضولی باشد. این قصدها دخالتی ندارد. برای این که انشاء بیع که شده اجازه هم که داده شده. ایشان آمده این جوری معنا کرده.

ولی محقق خوئی و تلمیذ ایشان مرحوم آقای تبریزی رضوان الله علیهما یک بیان قوی تری... اصل آن همین است شاکله اصلی آن همین است که محقق نائینی فرمودند. ولی آن ها یک بیان قوی تری افاده فرمودند. و آن این است که خب این آقا وقتی پشیمان شد و آمد گفت اقاله کن، قهراً می گوید یا خودت بردار یا بفروش، بخصوص اگر بفروشی به اکثر برای من. حتماً راضی است دیگر. هدف او چی هست؟ این است که از گرفتاری این متاع خلاص بشود پولش هم گیرش بیاید حالا اگر بیش تر گیرش بیاید دیگر بهتر، تازه یک تجارتی هم کرده. پس بنابراین آن وقتی که می آید اقاله می کند، دارد به دلالت التزامی می گوید آقا یا به هم بزن معامله را، که دیگر پول من برگردد. یا این که لطف کن بفروش. پول ما را هم برگردان، بخصوص اگر بهتر توانستی بفروشی، شیرین تر توانستی که خیلی عالی هست. این خصوصیت مقام، این ها این را می خواهند بگویند نه این که هر کسی به کسی می فروشد دارد به او اذن هم می دهد که تو برو بفروش. اصلاً غافل از این حرف ها هست. اما خصوصیت مقام این است که پس بالاولویة القطعیة اجازه داده بنابراین از این راه است.

خب حالا این مطلب هم می شود قبول کرد یا نه؟ ان شاء الله در جلسه ی بعد. و باز توجیهات دیگری که در این حدیث شریف وجود دارد.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.